أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می‌فرمایند: وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا؛ روزگارش را نباید به بطالت بگذراند.

 راجع به معنای بطلان و حقیقت مطالبی عرض شد و به اینجا رسید كه بطلان عبارت از آن مسئله‌ای است كه چیزی در دست انسان نمی‌ماند، مابازایی ندارد. عملی را كه انسان برای او در این دنیا زحمت كشیده ولی در آن دنیا هیچ چیزی دستش را نمی‌گیرد را می‌گویند باطل. سعیی كرده ولی آن سعی مانند آن استر طاحونه‌[[1]](#footnote-1) و عصاری‌[[2]](#footnote-2) می‌ماند كه صبح تا به شب به دور سنگ آسیاب می‌گردد و تصور می‌كند كه مسافت طویلی را پیموده، شب می‌بیند سر جای خودش است و از این عملش دیگران استفاده می‌برند؛ گندم آرد می‌شود و دیگران فایده‌اش را می‌برند، ولی این تا شب فقط به دور خودش چرخیده. بسیار مثال خوبی است كه انسان همیشه متوجه این قضیه باشد كه خدای ناكرده مثل آن استر نباشد.

 عرض شد كه در آیه شریفه می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً الفرقان، ٢٣ ما در روز قیامت تمام كارهایی را كه انسان انجام داده است، همه را می‌آوریم و در جلوی او قرار می‌دهیم. هر عملی را كه انجام داده؛ نماز خوانده، روزه گرفته، مجالس به پا كرده. اگر رفقا یادشان باشد عرض شد كه منظور این آیه به اعمال حرام ظاهر نیست؛ چون معنا ندارد كه عمل حرام ظاهر در میزان سنجش قرار بگیرد. در روز قیامت آن اعمالی در كفه ترازو قرار می‌گیرد كه ظاهرِ مخالفِ با شرع نداشته باشد. و الّا دزدی را در روز قیامت اصلًا روی كفه ترازو قرار نمی‌دهند كفه ترازو یك استعاره است یعنی در مقام میزان و سنجش، دزدی اصلًا در آنجا به حساب نمی‌آید كه بیایند وزنش كنند و خالصش را بسنجند، این عمل چقدر خالصی دارد؟! مثل طلایی كه یك زرگر آن طلا را محك می‌زند، می‌خواهد میزان خالصی طلا را بسنجد. اما شما یك فولاد را ببرید به زرگر بگویید محك بزن، می‌اندازد كنار، فولاد اینجا جایی ندارد. یك مقدار مس را ببرید به زرگر بدهید كه او را محك بزن، می‌گوید مس كه محك زدن ندارد. آهن و چدن را پیش زرگر تا

 به حال بردند كه محك بزند؟!

 طلایی را كه نمی‌دانند معیارش چقدر است؛ هجده عیار است، بیست عیار است، شانزده عیار است. وقتی‌كه می‌خواهند محك بزنند اینها را می‌برند پیش زرگر و او محك می‌زند، می‌گوید این هجده است، نوزده است، هفده است. آن میزان خالصی را به ما می‌نمایاند.

 در روز قیامت عمل را برای چه محك می‌زنند؟ این آیه شریفه كه می‌فرماید: وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ‌؛ منظور از این محك برای چیست؟ میزان خالصی این عمل را در روز قیامت می‌سنجند كه چقدرش برای خدا بوده و چقدر آن برای خودت بوده؟ چقدرش برای خدا بوده و چقدرش برای شخصیت خود ما بوده؟ چقدرش برای خدا بوده و چقدرش برای مصلحت اندیشی‌های ما بوده؟ چقدرش برای خدا بوده و چقدرش برای چشم و هم‌چشمی‌های ما در این دنیا بوده؟ آنجا هم كه سر كسی كلاه نمی‌رود، اینجا ما می‌توانیم كلاه بگذاریم، آنجا فایده ندارد. می‌آیند عمل را با نیتی كه بر آن عمل تعلق گرفته است، هر دو را می‌گذارند جلوی ما. این عمل تو، این نمازت، این روزه‌ات، این حَجّت، این شغلت، این تبلیغت، این مجالست، این وعظ و خطابه‌ات.

 همین‌كه الان من صحبت می‌كنم این مجلس و صحبت را روز قیامت می‌آیند جلوی من می‌گذارند. تو این مطالب را گفتی ولی برای آمدن به این مجلس و گفتن این كلمات چقدر ما را در نظر گرفتی و چقدر خودت را؟ چقدر ما را در نظر گرفتی و چقدر موقعیت خودت را؟ در انتخاب كلماتی كه می‌كنی آیا در آن انتخاب، ما را در نظر گرفتی و یا رعایت افرادی كه در اینجا نشسته‌اند؟ چون فلانی نشسته است پس این حرف را نزنم، رعایتش را بكنم! اگر نبود می‌گفتم. حالا كه فلانی اینجا نیست پس بگذار این حرف را بزنم. تمام اینها را می‌آیند چنان هم نشان می‌دهند كه نمی‌شود تكان خورد. هیچ كاری نمی‌شود كرد.

 این اعمال را در روز قیامت می‌آورند می‌گذارند در كفه ترازو فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ\* فَهُوَ فِي عِيشَةٍ راضِيَةٍ القارعة، ٦ و ٧ هر كسی كه كفه ترازوی او سنگینی كرد، كی كفه ترازو سنگینی می‌كند؟ وقتی شما در ترازو جنس بگذارید. روی ترازو هوا بگذارید سنگینی می‌كند؟! هوا كه سنگینی نمی‌كند. فرض می‌كنیم كه هر دو كفه ترازو الان به یك حساب و به یك نحو متعادلند. تا وقتی‌كه شما بر یكی از این كفه‌ها جنسی را نگذاشتید این پایین نمی‌رود. این همان‌جا به حال خودش باقی می‌ماند. آن جنسی كه در روز قیامت كفه ترازو را پایین می‌برد و خدای متعال از او تعبیر می‌كند فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ‌ كسانی كه در روز قیامت ترازوی آنها سنگین است، او عبارت است از میزان ارتباط و تعلق انسان با خدا در ارتباط با این عمل، كه چقدر انسان با خدا در ارتباط با این عمل خالصی داشته. پنج درصد، پنج درصد می‌برد پایین یك سانتی متر این كفه می‌رود پایین، بیست درصد خالصی داشته یك مقداری، صد در صد خالصی داشته‌

 كفه می‌رسد به زمین. دوباره یك عمل دیگر را می‌آورند، دوباره یك عمل دیگر را می‌آورند. بعضی از عمل‌ها همین‌طوری ایستاده، دومی را می‌آورند همین‌طور ایستاده، سومی همین‌طور، هیچ به روی مباركش اصلًا نمی‌آورد!

 ای آقا! من این همه در این دنیا زحمت كشیدم، رنج بردم و تبلیغ دین تو را كردم! برای خودت كردی، یادت می‌آید وقتی‌كه داشتی این حرف را می‌زدی در ذهنت چه گذشت؟ یادت می‌آید داشتی این كار را می‌كردی، برای چه این كار را كردی؟ این عمل را انجام بدهیم تا روی دست او بزنیم، او جلو نیفتد. عمل، عمل خدایی بوده؛ این تبلیغ را انجام بدهیم تا اینكه او بر ما سبقت نگیرد. این كتاب را زودتر چاپ كنیم تا اینكه فلانی نیاید و مشابه این را به بازار عرضه نكند. این مقاله را بدهیم برای اینكه تا آنها، رقیب، كشور دیگر، گروه دیگر، افرادی كه با انسان در تعامل و تضاربات نفسی هستند، آنها نیایند و این كار را انجام ندهند.

 یكی از رفقا خدا حفظش كند برای ما كتابی آورده بود، كتاب خوبی هم چاپ كردند و مشغول هستند راجع به فرهنگ شیعه اعم از فرهنگ فقهی و غیرفقهی و مسائل اخلاقی آنچه كه هست، تقریباً می‌شود یك جامعی در اصطلاحات و در الفاظ و مبانی چه فلسفی چه فقهی، بسیار كتاب خوبی است سه جلدش را هم برای بنده آورده‌اند. من مطالعه می‌كنم گاهی می‌بینم واقعاً زحمت كشیدند. می‌گفت وقتی‌كه جلد اول این كتاب درآمد، یك شخصی كه مسئولیت و چنین موقعیتی را هم او دارد و خیلی هم مبالغی خرج شده و امكاناتی هم در اختیارش گذاشته شده، آمد پیش ما، گفت فلانی شما با این كاری كه كردید، تمام كار و كاسبی ما و دم و دستگاه ما را همه را باطل كردید، ما این همه زحمت كشیدیم و الان شما دارید این كار را انجام می‌دهید!

 گفتیم خب چه كار كنیم؟ گفت بیایید شما تعطیل كنید كه ما انجام بدهیم! گفتیم عجب! گفت شما بروید یك كار دیگر انجام بدهید. گفتیم حالا ما آمدیم بدون اینكه بیاییم از كسی اعانه بگیریم و بدون اینكه تحمیلی بر كسی بكنیم این مسئله را انجام دادیم. پول خرج می‌شود، وقت گذاشته می‌شود، وقت گذاشته می‌شود، اینهایی كه می‌روند این مطالب را جمع‌آوری می‌كنند كه از هوا نمی‌آورند. می‌روند كتب را مطالعه می‌كنند. شب تا صبح بیداری می‌كشند، صبح تا شب بیداری می‌كشند، امكانات را به كار می‌اندازند از وسایل جدید هم بهره می‌گیرند. افراد را به این طرف و آن طرف می‌فرستند، فضلا را به كار می‌گیرند تا اینكه یك مجموعه مناسب و در خور توجهی را بتوانند ارائه بدهند.

 ولی می‌بینیم در این فكر چی می‌گذرد؟ كسی روی دست ما نیاید. این عمل را در روز قیامت می‌گذارند در كفه ترازو،

 پنجاه سال برای فرهنگ شیعه زحمت كشیدیم! روی كفه ترازو، اصلًا یك میل هم نمی‌رود پایین، هیچ نمی‌رود پایین! مثال می‌زنم، حالا شاید هم در این بین یكی قصدش عوض بشود، تغییری پیدا بكند. فقط منظور این است كه بدانیم چقدر مسئله مهم است. بدانیم كه مسئله شوخی نیست و سرسری نیست و كلاه هم سر كسی نمی‌رود. عمل انسان را در روز قیامت می‌آورند.

 یادم هست ماه رمضان بود، مرحوم آقا رضوان اللَه علیه راجع به روایتی از پیغمبر اكرم صلی‌اللَه‌علیه‌وآله راجع به امیرالمؤمنین علیه السّلام كه علی قسیم النار و الجنة[[3]](#footnote-3) داشتند صحبت می‌كردند و این فقره كه در زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام است السلام علیك یا میزانَ الاعمال‌[[4]](#footnote-4) كه امیرالمؤمنین علیه السّلام میزان اعمال است. محك است برای اعمال. چطور می‌شود محك باشد؟ چطور می‌شود امیرالمؤمنین محك باشد؟

 یعنی همین شكل و شمایل و جسم و هیكل امیرالمؤمنین علیه السّلام را می‌آورند و ما را در كنار قرار می‌دهند؟ ها؟ اینكه معنا ندارد. نه! امیرالمؤمنین علیه السّلام در این دنیا چند سال زندگی كرد؟ ظاهراً شصت و سه سال زندگی كرد. نماز خواند، روزه گرفت، حج كرد، جهاد كرد، انفاق كرد، تبرّعات كرد، صدقات داشت، تبلیغ كرد، حكومت كرد، چهار سال و نیم حكومت كرد. آن كارهایی كه ما در این دنیا باید كنیم، همه را امیرالمؤمنین علیه السّلام كرد و دیگران هم كردند. حكومت به امام حسن علیه السّلام نرسید، البته یك مدت كوتاهی حكومت كردند. امام حسین علیه السّلام كه اصلا به حكومت نرسید. برای امام سجاد علیه‌السّلام كه اصلًا این مسائل مطرح نبود و ائمه دیگر. ولی امیرالمؤمنین علیه السّلام اتفاقاً همه این كارهایی كه ما در این دنیا می‌كنیم او هم انجام داد. از عبادات، شئون و اشتغالات و كارهایی كه این دنیا باید انجام بشود؛ صدقات، تبرعات، تبلیغات، سخنان، خطبه‌ها، مجالس، محافل، ارتباطات، معاشرت‌ها، همه این كارها را آمد انجام داد. با دوست چه برخورد كنیم، با دشمن چطور برخورد كنیم، با قوم‌وخویش، صله رحم، قطع رحم. این كارها را انجام داد.

 در روز قیامت عمل امیرالمؤمنین علیه السّلام را می‌آورند روی یك كفه. عمل ما را هم می‌گذارند روی یك كفه. یك وقت این عمل ما یك مقدار این كفه را تكان می‌دهد، می‌سنجند، یك درصد با عمل علی نزدیك است. یك وقت می‌شود دو درصد؛ یعنی آن خلوص و اخلاص و صفا و نورانیت و بهجت و ربط محض و بدون لحاظ تعلّقات مادی و شخصیتی و نفسانی كه در فعل امیرالمؤمنین، نه تنها به نحو كمال و صددرصد است، بلكه‌

 بالاتر از این است. حق را با فعل امیرالمؤمنین علیه السّلام دیگر باید اینجا سنجید. این هست قضیه. امیرالمؤمنین علیه السّلام كجا فعلش صددرصد مطابق با حق است، اصلًا حق همانی است كه امیرالمؤمنین انجام می‌دهد. ما باید فعلمان را با حق منطبق كنیم. ما باید ببینیم چقدر می‌توانیم خودمان را نزدیك كنیم و از این تعلقات بیاییم بیرون، از این شخصیت‌ها بیاییم بیرون، از این هواهای نفسانی بیرون بیاییم. ولی امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مسئله‌اش این‌طور نیست و ائمه علیهم السّلام حساب دیگری دارند.

 این عمل را می‌گذارند در یك كفه ترازو و عمل ما را هم می‌آورند می‌گذارند. این می‌شود میزان اعمال. پس محك برای اعمال ما می‌شود فعل امیرالمؤمنین علیه السّلام. اولیای خدا فعلشان می‌آید نزدیك می‌شود. آنهایی كه به مقام توحید رسیدند دیگر فعل آنها برابر می‌شود. چرا؟ چون فعل آنها می‌شود فعل امیرالمؤمنین علیه السّلام. نَفَس آنها دیگر می‌شود نفس امیرالمؤمنین علیه السّلام. پلك زدن آنها می‌شود پلك زدن امیرالمؤمنین علیه السّلام، خواب آنها می‌شود خواب امیرالمؤمنین علیه السّلام. همان مجرای ولایت و مشیت و نور و ابتهاجی كه از رحمت واسعه پروردگار در نفس امیرالمؤمنین هست، همان می‌آید در وجود اولیاء، همه را می‌گیرد. پس فعل آنها می‌شود فعل او. عمل آنها می‌شود عمل او، نیت آنها می‌شود نیت او، فكر آنها می‌شود فكر او. اینها حسابشان جداست. بقیه افراد كه در مقام مجاهده زحمت می‌كشند، كوشش می‌كنند، ما كه این‌طور نیستیم، رودربایستی هم نداریم، ان‌شاءاللَه امیدواریم كه همه ما مشمول دستگیری و عنایت امیرالمؤمنین علیه السّلام قرار بگیریم.

 ما می‌خواهیم نزدیك كنیم خودمان را، زحمت می‌كشیم، فكر می‌كنیم، می‌سنجیم اطراف قضیه را. خودمان را به جای دیگران قرار می‌دهیم، دیگران را به جای خودمان. اینها محك‌هایی است برای اینكه نزدیك كند انسان را. خودش را نزدیك كند. ملاحظات را در نظر می‌گیریم، اگر این كار را كردیم چه مسائلی نصیب ما می‌شود. ور می‌رویم، می‌سنجیم، می‌گوییم بشود كه بشود، این دو روز دنیا چه ارزشی دارد؟ بعضی‌ها نه، بشود كه بشود را نمی‌گویند. همین‌جا امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌آید می‌گوید من گفتم بشود كه بشود، تو چرا نمی‌گویی؟ ملاحظه می‌كنی، مسائل را در نظر می‌گیری، خودت را در نظر می‌گیری، زندگی‌ات را در نظر می‌گیری، خانواده‌ات را در نظر می‌گیری.

 من زنم را همان چند روز اول جلویم تكه تكه كردند، صدایم در نیامد. می‌توانستم بروم بیعت كنم یا نه؟ مصلحتی می‌توانستم یا نه؟ مصلحتی؟ تقیه، تقیه، تقیه، مصلحت، مصلحت، مصلحت، می‌توانستم یا نه؟ گفتم نمی‌كنم. چرا؟ چرا باید حق تسلیم باطل باشد؟ نمی‌كنم این كار را. گفتند

 می‌كشیمت، بكشید، زنت را می‌كشیم، خب زنمان را كشتند دیگر، دیدید كه تكه تكه‌اش كردند، بچه‌مان را كشتند.

 این عمل امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌شود میزان اعمال. پس السلام علیك یا میزان الاعمال این است. نه آن روزی كه در زمان رسول خدا صلی اللَه علیه و آله، به‌به‌ها و چه‌چه‌ها و یاعلی گفتن‌ها و فاتح خیبر و فاتح خندق و آن زمان‌هایی كه به آن كیفیت بود، نه آن به‌به‌های مردم ما را گرفت و به اندازه سرسوزنی رویش حساب باز كردیم و نه بعد از پیغمبر كه در خیابان راه می‌رفتیم و مردم رویشان را می‌كردند به آن طرف كه چشم ما به آنها نیفتد، نه روی اینها حساب باز كردیم. هر دو یكی بود برای ما. این می‌شود میزان اعمال.

 امیرالمؤمنین علیه السّلام داشتند با حضرت زهرا سلام اللَه علیها از خیابان می‌رفتند، بعد یكی سرشان را آن طرف كرد، حضرت زهرا عرض كرد: یا علی، این همانی بود كه هر روز به شما سلام می‌كرد و با هم معانقه می‌كردید. حضرت فرمود اینكه چیزی نیست به قول ما خدا حالا پدر این را بیامرزد ما سلام می‌كنیم جوابمان را نمی‌دهند! ببینید كار به كجا كشیده بود. امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌گوید ما سلام می‌كنیم جواب ما را نمی‌دهند. برای او هیچ تفاوتی نمی‌كند، هیچ فرقی نمی‌كند. یعنی اگر امیرالمؤمنین در ذهنش ذره‌ای خطور می‌كرد و بعد رد می‌كرد، میزان اعمال نبود. اصلًا در ذهن امیرالمؤمنین علیه السّلام خطور نمی‌كند آن سلام و صلوات‌های دیروز و این رو كردن‌های امروز، هیچ برای او تفاوتی نمی‌كند. این می‌شود میزان اعمال. السلام علیك یا میزان الاعمال.

 وَ قَدِمْنا إِلى‌ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ‌؛ معنایش این است. یعنی تمام اعمالی كه صورت ظاهری و صورت مناسب دارد، این عمل را ما می‌آوریم و در ترازو قرار می‌دهیم، هر عملی باشد. بعد نگاه می‌كنیم چقدر در این عمل خلوص نیت دارد، چقدر در این عمل ربط با مبدأ ملاحظه شده است و چقدر در این عمل ارتباط با خدا در نظر گرفته شده است. به همان مقدار ما به حساب می‌نویسیم. عمل دوم، عمل سوم، تا اینكه اعمال خیر تمام بشود. اعمال بدی هم كه انسان انجام داده حالا بالاخره یا ان‌شاءاللَه مورد رحمت و مغفرت و عفو خدا قرار می‌گیرد یا با این گوشمالی درست می‌شود. البته این بسته به اینكه از اصحاب الیمین است یا غیر اصحاب الیمین است، از مستضعفین است، اینها حساب‌های متفاوت و مخصوص به خودش را دارد.

 لذا اینجاست كه می‌فرماید: ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَه باقٍ‌ النحل، ٩٦ آیه بسیار آیه عجیبی است این آیه می‌فرماید: هرچه پیش شماست و مربوط به شماست، همه مضمحل شدنی و از بین رفتنی است. ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ، اموالی كه تعلق به شما دارد همه از بین رفتنی است. می‌گویید نه! یك شب می‌آید دزد می‌زند، می‌گویید نه! یك روز قانون عوض می‌شود. همه اینها هم به جای خودش، عزرائیل را چه كنیم؟ آن را كه دیگر كاری نمی‌شود كرد. ایشان تشریف می‌آورند و می‌گویند تمام تعلقات تا الان تمام شد. این آیه‌

 را عزرائیل موقع قبض روح می‌خواند ماعِنْدَكُمْ الان ینْفَدُ، تمام، هرچه تا به حال به تو تعلق داشت. زن به تو تعلق مگر نداشته؟ تمام شد. مال مگر تعلق نداشته؟ تمام شد. فرزندان مگر تعلق نداشته؟ تمام شد. ریاست مگر تعلق نداشته؟ دیگر تمام شد. وزارت مگر تعلق نداشته، چقدر برایش كوشش كردی؟ داشتی جانت را هم می‌دادی! حالا بگیرش. تمام شد.

 تمام آنچه را كه عِنْدَكُمْ به ما بر می‌گردد نه عِنْدَاللَه آنچه را كه به عِنْدَكُمْ و عندنا برمی‌گردد، تمام اینها ینْفَدُ، نَفِدَ یعنی تَمّ، تمام شد. بی‌اصل شد، بی‌پایه و پوچ شد. این را می‌گویند نفد. مضمحل شد. وَ ما عِنْدَ اللَه باقٍ‌؛ آن كه پیش خداست باقی است. ما عِنْدَ اللَه‌ یعنی چه؟ یعنی آن كارهایی كه برای خدا كردی، آنها باقی است. برای خدا كردی باقی است. آن كارهایی كه در نیتت خدا بوده، آنها الان باقی است. آنها با تو می‌آیند. آنها این طرف نمی‌مانند و همراه تو است. همچنان كه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله فرمودند:

تَخَیرْ خَلیطًا مِنْ فِعالِك إنَّما \*\*\* قَرینُ الْفَتَی فی الْقَبْرِ ما كانَ یفْعَل‌[[5]](#footnote-5)

 تمام آنچه را كه انسان انجام داده است همراه او خواهد آمد و با نفس او معیت پیدا خواهد كرد. زیرا روح انسان كه روح مجرد است، در طریق تجّرد خود اكتساب فضائل و اكتساب رذائل، از نقطه نظر تجردی آنها را می‌كند. عمل را انجام داده است ولی روح آن عمل با اوست. چه روحش، روح خبیث باشد یا روح روحانی و نورانی باشد. عمل را در اینجا انجام داده و بین او و عمل فاصله افتاده ولی آن صورت ملكوتی و مثالی و برزخی عمل با اوست. آن از بین نمی‌رود.

 شما یك كاری را انجام دادید، یك خلافی را نسبت به رفیقتان كردید، غیبت رفیقتان را كردید، پشت سرش حرف زدید و این حرف به گوش او رسیده. این عمل كه انجام شد و تمام شد، چرا تا حالا خجالت می‌كشید؟ چرا هنوز شرمنده هستید؟ چرا نمی‌خواهید چشمتان به چشمش بیفتد؟ چرا؟ چون آن صورت برزخی همراه با شماست. حرف گفته شده، حرف مشمول مرور زمان است. الان این حرف را من زدم، همین الان، مجلس چقدر طول كشید تا الان؟ از وقتی‌كه من صحبت كردم تا الان، اینها بین من و بین صحبت‌های من دیگر پرده افتاد، حتی همین حرفی كه الان زدم، تمام شد. چون رفت، رفت و به دست ماضی و گذشته سپرده شد. ولی یك‌یك صحبت‌های من، صورت برزخی‌شان همراه با من است.

 وقتی‌كه این مجلس تمام می‌شود، می‌گویم عجب، چرا من این‌

 حرف را زدم؟ عجب چرا این را گفتم؟ به چه خوب شد كه این را گفتم. این به و چه عجب و اظهار تألم، همان صورت برزخی است كه همراه با من می‌ماند درحالتی‌كه بین عمل و من فاصله افتاده. در ساعت ده مجلس شروع شده و فرض كنیم كه در ساعت یازده و نیم و دوازده هم تمام شده. خصوصیات همه می‌ماند. عملی را كه ما انجام می‌دهیم بین ما و بین آن عمل فاصله می‌افتد. آن ظاهرش است ولی آن صورت ملكوتی همراه ماست لذا دائماً متألم هستیم، دائماً شرمنده هستیم یا دائماً خوشحال هستیم، مسرور هستیم. نمازی كه می‌خوانیم، آن عملی كه انجام می‌دهیم از استقامت و آن فعل، جدایی می‌افتد، اما آن روحانیتش با ما می‌ماند. یا كدورتش با ما می‌ماند. نماز می‌خوانیم ولی این نماز برای ما كدورت می‌آورد. آن كدورتش با ما می‌ماند. روزه كه می‌گیریم همین‌طور. هرچه را كه انجام می‌دهیم در ارتباط با خود و دیگران برای انسان باقی می‌ماند. لذا انسان می‌گوید ای كاش ما این كار را نمی‌كردیم. مردم نمی‌گویند این دنیا ارزش این را داشت كه برایش این كارها را بكنی؟ ارزش این را داشت كه برای رسیدن به این موقعیت دل فلانی و فلانی را برنجانی؟ ارزشش را داشت؟

 این ارزشش را داشت، ارزشش را داشت، همان صورت ملكوتی است كه از بین نمی‌رود. این با انسان منتقل می‌شود. این با انسان می‌آید آن طرف. در روز قیامت یك مرتبه می‌آیند می‌گویند ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَه باقٍ‌؛ آنچه را كه به شما نسبت دارد، او از بین می‌رود. آنچه را كه به ما تعلق دارد او از بین می‌رود. و آنچه را كه به خدا تعلق دارد، یعنی جنبه ربطی اوست، او باقی می‌ماند، در همه ابعاد. در زمینه بطلان، انسان خیلی باید دقت كند، فقط بطلان این نیست كه انسان كارش را به گناه بگذراند. آن یك مرتبه دیگری دارد و برای عوام است. ما نسبت به بطلان باید عمیق‌تر و دقیق‌تر فكر كنیم.

 چگونه می‌شود كه عملی انجام بدهیم، بعد از مدتی متوجه شویم كه این عمل باطل بوده؟ نتیجه‌ای عاید نشده. این عمل، كفه ترازو را سنگین نكرده است. آن كجاست؟ آن آنجایی است كه انسان نسبت به آن فعلی كه انجام می‌دهد و عملی كه انجام می‌دهد رعایت موازین را آن‌طور كه بایدوشاید نكرده باشد. متوجه می‌شود كه روزگارش به بطالت گذشته. درس خوانده، آن درس برای او مفید نبوده، چند سالش را بیهوده گذرانده. زحمت كشیده، آن زحمت برای او مفید نبوده، روزگارش را به بطالت گذرانده. كار كرده، خواسته دستگیری كند ولی در واقع دستگیری نبوده. خواسته كمك كند، در واقع كمك نبوده.

 یك وقت رفقا تصور نكنند حالا چطوری ما به این برسیم و شاید متوجه نشویم و در بسیاری از اوقات، صلاح و فساد مسئله برای ما روشن نیست و چه محك‌هایی باید در اینجا بزنیم! نه! هر كسی به آن میزانی كه در توان دارد و به‌

 آن میزانی كه خدا به او فهم داده، به همان مقدار از او می‌خواهد. پس خیلی روشن است. هر شخصی به هر مقداری كه خدا به او از حجج متصله و منفصله و ادله و بینات در اختیار او گذاشته است. به همان مقدار نه بیشتر. طبعاً آن نیاتی كه در اولیای خداست، آن نیات از ما متمشی نمی‌شود و ما هم نباید تفكر این را بكنیم كه حالا به آن مقدار از خلوص و ربط و اتصالی كه آنها در زندگی خودشان، اعمالشان، رفتارشان، گفتارشان، پندارشان، خطوراتشان دارند، به آن مقدار ما داشته باشیم.

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله و سلم می‌فرمود: انه لَیغان علی قلبی و انی لاستغفر اللَه فی كل یوم سبعین مرة؛[[6]](#footnote-6) من در ارتباط با مردم در طول روز، قلب من و نفس من یك قدری از آن جنبه اتصالی خودش و از آن زلالیت خودش تغییر پیدا می‌كند. با مردم می‌آیم می‌نشینم، صحبت می‌كنم، با این حرف می‌زنم، با او حرف می‌زنم، بالاخره لازمه تبلیغ و لازمه معاشرت با مردم، سروكله زدن با آنهاست دیگر. این تغییر و تحولی كه در ارتباط من با مردم برای من پیدا می‌شود، موجب می‌شود كه یك كمی احساس بكنم یا نكنم! آن جنبه زلالیت و ربطیتی كه متوقع من است. ببینید پیغمبر چه می‌فرماید، ما كجا هستیم، پیغمبری كه به مقام جمعیت رسیده است، پیغمبری كه مراتب سیر خود را طی كرده است، پیغمبری كه فنای ذاتی مقامی پیدا كرده است، پیغمبر كه بقاء پیدا كرده. این پیغمبر این حرف را می‌زند. برای چه این حرف را می‌زند پیغمبر؟ می‌خواست خودش را به ما معرفی كند و بگوید من این‌جوری هستم؟ نه، پیغمبر می‌خواست این را بفرماید كه راه خدا روابط بر نمی‌دارد، ضوابط برمی‌دارد. من رسول خدا را هم در بر گرفته، من هم مشمول همین هستم. لیغان علی قلبی، ما دیگر حساب خودمان را باید برسیم.

 من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می‌كنم بیش از هفتاد مرتبه هم آمده در روایت هفتاد مرتبه من استغفار می‌كنم. این استغفار دوباره آن اتصال ظریف و عمیق را به وجود بیاورد، حالم را دوباره برگرداند. كل یوم هر روز مسئله این‌طور است. هر روز مطلب به همین كیفیت است.

 این مسئله، مسئله‌ای است كه ما باید به آن دقت كنیم. یعنی اینكه چطور می‌شود انسان یك عملی را انجام می‌دهد كه خیر است ولی در واقع خلاف اوست. حالا صحبت ما راجع به كلام پیغمبر این بود كه آیا آنچه كه موجب اضطراب سرّی كه راجع به ذنب انبیاء شمردند كه: ذنب الانبیاء من اضطراب السّر؛[[7]](#footnote-7) آن اضطراب سرّ

 را اصلًا ما می‌فهمیم تا اینكه به آن فكر بكنیم یا نه؟ اصلًا به عقل ما نمی‌رسد كه این چه نحوه ربطی است كه رسول خدا در عین مقام جمعیت خود و در عین مقام وحدت خود كه كثرت را از همان دیدگاه وحدت به او می‌نگرد و با او تماس دارد و او را لمس می‌كند، این رسول خدا در چه موقعیتی است كه این حرف را می‌زند.

 اصلًا ما متوجه این قضیه می‌شویم یا نه؟ نه، توقع هم نباید داشته باشیم. حالا اگر خداوند عنایت كرد، توفیق داد و بعد انسان شمه‌ای از این مطالب را فهمید، آن موقع بر طبق فهمش هم خدا تكلیف می‌كند. الان ما این تكلیف‌ها را نداریم. و خدا هم از ما نمی‌خواهد. چرا؟ چون فهمش را نداریم، سعه‌اش را نداریم، دركش را نداریم.

 ولی آنچه را كه از ما می‌خواهد الان، این كلام امام صادق علیه السّلام، این كلام، كلام به پیغمبر كه نیست، كلام برای ماست. وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا؛ ایامش را به بطالت نگذراند خطاب به ماست. یعنی ما در خود آن عبادتی كه انجام می‌دهیم و تصور می‌كنیم كه این عبادتِ ما منطبق با واقع است، این عملِ ما منطبق با واقع است، این اشتغالِ ما منطبق با واقع است، این را می‌خواهیم برای خدا انجام بدهیم، مبادا در اینجا گرفتار بشویم. این مسئله است. این مهم است.

 آنچه كه برای یك سالك راه خدا نسبت به سایر افراد باید مورد توجه قرار بگیرد، این است. سایر افراد فرض كنید كه چهل سال درس می‌خوانند، در نظرشان این است كه برای خدا هم می‌خوانند، زحمت می‌كشند، بیداری شب می‌كشند، گرما را تحمل می‌كنند، سرما را تحمل می‌كنند تا اینكه به یك نتیجه‌ای برسند. بطلان برای این افراد این است كه در حین اینكه دارند اینها را می‌خوانند مبادا این علوم بیاید و آنها را بگیرد و در یك موقعیتی قرار بدهد كه خود این علوم برای آنها به یك مانع و به یك حاجب و پرده‌ای در قبال رسیدن به حق تبدیل بشود. این خطر است.

 آن كسی كه كلام امام صادق علیه السلام را می‌خوانَد ... مگر نبودند از این افراد؟ نسبت به بعضی از این افراد هم مطالبی خدمت رفقا عرض شد دیگر. آنهایی كه پیش مرحوم آقا رفت‌وآمد می‌كردند و ارتباط داشتند، آنها چه كسانی بودند؟ همه آنها كه افراد بی‌اطلاعی نبودند. بعضی از آنها افراد مطلعی بودند. از نظر ارتباطات اجتماعی در سطح بالای ارتباطات قرار داشتند. از نظر شخصیت اجتماعی در حد بالایی قرار داشتند. مورد توجه همه بودند. همه آنها را می‌شناختند. ولی صحبت در این است كه همراه با این علوم و مسائلی كه برای انسان، خداوند توفیقش را آماده می‌كند، همراه با این، یك پدیده دیگری و یك حادثه دیگری به نام تعلق به كثرات و تعلق به نفس وجود دارد كه اگر انسان در ارتباط با این مسئله به‌طور موازی متوجه این قضیه نشود،

 این علوم و این استعداد و این تجربه و این زحمت و این تكاپو می‌آید و در خدمت این حادثه و پدیده قرار می‌گیرد و ذهن انسان را و نفس انسان را و ضمیر انسان را از رسیدن به حق مانع می‌شود. و ای كاش این، این كار را انجام نمی‌داد. ای كاش نمی‌رفت دنبال اینها، ای كاش این مسائل برای او حاصل نمی‌شد. این امكانات برای او به دست نمی‌آمد. چون اگر به دست نمی‌آمد اقلًا دستش را در دست یك شخص خبیری می‌گذاشت. حالا آمده آن امكانات برای او یك پوششی ایجاد كرده است كه آن پوشش نمی‌گذارد این امكانات و علم و ادراك و شعور با آن نورانیت اصلیه خودش ارتباط برقرار كند، چون كلام امام صادق علیه السّلام نور است، بیان امام صادق علیه السّلام نور است، آیات قرآن نور است، اخلاق نور است، فلسفه نور است، عرفان نور است، همه اینها نور است. ولی مدركاتی كه هنوز به مرتبه ملكوتی او سرایت نكرده است، در عالم مثال و برزخ او می‌آید و او را در آن پوشش محبوس می‌كند. این می‌شود بطلان برای او.

 آن وقت از كجا ظاهر می‌شود مسئله؟ از آنجایی كه به جای اینكه این علم در خدمت رسیدن او به حق و نور و ولایت و بهره‌گیری از ارشادات و راهنمایی‌ها و دستورات ولی خدا قرار بگیرد، ولی خدا با همین معلومات در حاشیه رانده می‌شود. با همین معلومات و با همین معلومات ارتباط او با ولایت قطع می‌شود و با همین معلومات ... واقعاً عجیب است یك نامه‌ای امام سجاد علیه السّلام به محمد بن مسلم زهری دارند خیلی عجیب است، خیلی عجیب است. در آن نامه حضرت می‌فرمایند تو یك شخص عالمی هستی، تو یك شخص زحمت كشیده‌ای هستی، مردم روی تو حساب می‌كنند، دولت و حكومت روی تو حساب می‌كند. چه شده است تو را كه همین معلوماتت و همین مدركاتت و همان را كه باید به عنوان نردبان برای رسیدن به حق به كار بگیری، در خدمت خلفا به كار می‌گیری! خیلی عجیب است. یعنی انسان به كجا می‌رسد؟ غذایی را كه می‌خورد به جای اینكه برای او سدّ جوع كند تبدیل به سمّ می‌شود. آبی را كه می‌خورد به جای اینكه رفع عطش بكند برای او تبدیل به سم می‌شود. هوایی را كه استنشاق می‌كند برای اینكه اكسیژن را به سلول‌هایش برساند، آن هوا تبدیل به اختناق می‌شود و او را به خفقان می‌اندازد. همین قضیه و همین مسئله.

 اینجاست كه ما به هیچ مطلبی به عنوان خود او به نظر استقلال در ارتباطات خودمان نمی‌توانیم نگاه كنیم. نه به علوممان، نه به اشتغالاتمان، نه به كارمان، نه به نمازمان، نه به روزه‌مان، تمام اینها به عنوان استقلال كه دست بگذاریم، بگوییم كه این حق است. نه، تا آن باطن را درست نكنیم، تا آن صورت ملكوتی و برزخی آن را درست نكنیم، نمی‌توانیم بگوییم این درست است. صورت برزخی وقتی درست‌

 شد، نماز هم درست می‌شود، روزه هم درست می‌شود، حج هم درست می‌شود، حكومت هم درست می‌شود حكومت هم درست می‌شود. ارتباط با مردم هم درست می‌شود. دیگر آن ارتباط برای انسان مضر نخواهد بود. ارتباطی است كه منبعث از نور است. و ارتباط منبعث و نشأت گرفته از نور و حق و ولایت مگر می‌تواند مكدر باشد. مگر می‌تواند ظلمت بیافریند، مگر می‌تواند حكومت مالك‌اشتر او را از خدا دور كند، ابدا. مگر می‌تواند حكومت محمد بن‌ابی‌بكر او را از خدا دور كند، ابدا. مگر می‌تواند حكومت مدائنِ سلمان، او را از خدا دور كند. چرا؟ چون آنها از طرف امیرالمؤمنین علیه السّلام رفتند.

 البته خیال نكنید هر كسی از طرف امیرالمؤمنین علیه السّلام رفته كارش تمام است، عبداللَه بن عباس هم از طرف امیرالمؤمنین علیه السّلام رفت. نه، آن ولایت و ربطی كه براساس آن ربط حركت می‌كند، آن ربط همیشه پشت این را دارد. لذا آن ربط را اول تحصیل بكن، بعد هر كاری خواستی بكن. اول آن ربط باید به دست بیاید. اول باید پشتوانه ولایت را انسان به دست بیاورد آن موقع هر كاری كه می‌كند ممضی خواهد بود.

 نمازش ممضی خواهد بود، روزه‌اش ممضی است، قضاوتش ممضی است، حكومتش ممضی است، جهادش ممضی است، دفاعش ممضی است، دستگیری‌اش ممضی است، معاشرتش، همه آنها ممضی است. چرا؟ چون آن صورت ملكوتی او صورت ملكوتی نورانی است و صورت ملكوتی حق است. آن صورت ملكوتی نقش خارج را می‌سازد نه اینكه نقش خارج، كسب صورت ملكوتی كند. مطلب می‌شود عكس. این دیگر ایامش باطل نیست. پس بنابراین این مربوط به اینها. این افراد باید حساب را بسنجند دیگر، مسئله را در نظر بگیرند دیگر. افراد در ارتباطات خودشان باید این قضیه را مدنظر بگیرند و این مسئله را باید لحاظ كنند.

 اما سالك چه؟ كدام خطر سالك را تهدید می‌كند؟ برای سالك چه خطری است؟ برای آن كسی كه مدعی است كه راه خدا را می‌رود دیگر چه خطری است؟ خیلی خطرِ بالاتر. خطر سالك این است كه خود سلوك برای او تبدیل به یك پوششی بشود و او را در محدوده آن پوشش محبوس كند. این خطر، خطر برای سالك است. من سالكم و دیگر كارم تمام است! من پا در راه خدا گذاشتم و دیگر مشمول دستگیری هستم! تمام شد قضیه. من قدم در راه خدا گذاشتم و كسی كه قدم در راه خدا بگذارد دیگر از خطرات رهایی پیدا كرده است! و صرفاً هم كه این نیست. حركت می‌كند، ذكر می‌گوید، ورد می‌گوید، نماز شب می‌خواند، برنامه خودش را تطبیق می‌دهد. به خیال خودش در مسیر است. دستوراتی كه داده می‌شود انجام می‌دهد و درست هم انجام می‌دهد. نه اینكه خلاف است، نه نه، درست است. مطالب را انجام می‌دهد طبق آنچه كه به او گفته شده عمل می‌كند، ولی این عمل كردن‌ها كم‌كم می‌آید و او را هی از مردم و هم‌كیشان خود و رفقای خود و دوستان خود هی كناره‌

 می‌اندازد.

 آن ذهنیت سلوكی! این خطر، خطر بزرگی است و باید برای این مسئله دوا اندیشید. حالا بقیه مطالب را می‌شود كاری كرد. بالاخره انسان به یك نحوی سعی می‌كند و تلاش می‌كند. بسیاری از افرادی كه در خدمت بزرگان بودند و بعد از آنها فاصله گرفتند وآنها را به كنار گذاشتند و مشمول رفض و طرد شدند به همین خطر مبتلا شدند. سالك وقتی‌كه پا در راه خدا می‌گذارد، باید هر روز كارهای خودش را محاسبه كند، امروز چه كار كردم؟ نه اینكه تمام شد و رفت. ما آمدیم خدمت بزرگان و تمام شد. چند سال بعد هم بیاییم یك مروری بكنیم.

 امروز تا غروب را چه كردم؟ مگر مسئله مراقبه شوخی است. این همه تذكر دادند، مرحوم آقا تذكر دادند، بزرگان در كتاب‌هایشان، همه گفتند. واقعاً به این مسئله ما رسیدیم؟ امروز را چه كردم و امروز را چه كار باید بكنم؟ چقدر امروز حركت كردم؟ چقدر امروز به فهمم اضافه شد؟ چقدر امروز خودم را با مطالبی كه گفته می‌شود تطبیق دادم؟ با آن مسائلی كه بیان شده. مگر كم مسئله گفته شده؟ چندتا كتاب آقا را درست مطالعه كردن كافی است كه انسان مسئله به دستش بیاید. مسائل گفته شده. مرحوم آقا می‌فرمودند ما سه برابر آنچه كه باید برای مردم مطالب می‌گفتیم، مطلب گفتیم. سه برابر، یعنی یك برابرش هم كافی بود مسئله به دست انسان بیاید. همه مطالب را گفتیم، همه مسائل را شرح دادیم. چقدر با آن مطالبی كه برایمان گفتند و مطالبی را كه مطالعه كردیم از كتب بزرگان، چقدر جلو آمدیم؟ چقدر حركت كردیم؟ چقدر خودمان را وفق دادیم؟ واقعاً؟!

 بنده از خودم می‌گویم، هیچ شوخی هم نمی‌كنم. چند روز پیش بود یك قضیه‌ای اتفاق افتاد، نشستم تمام كارهای خودم را مرور كردم. گفتم واقعاً ما این حرف‌هایی كه برای مردم می‌زنیم، خودمان به آنها عامل هستیم یا نه؟ بالاخره یك روزی هم این قضیه اتفاق می‌افتد دیگر، بین ما و شما فاصله می‌افتد. ان‌شاءاللَه آن دنیا همه مشمول عنایت و لطفِ ... ولی علی‌كل‌حال انسان باید حساب برسد. دیدم نه این‌طور نیست، خودم به بعضی از مسایل عمل نكردم. كم گرفتم، مسامحه كردم، ملاحظاتی كردم، راه خدا كه شوخی ندارد. نسبت به بعضی‌ها نگاه كردم، نه! چیزی به نظرم نمی‌رسد، بدون رودربایستی. نسبت به بعضی‌ها دیدم نه! بعضی از مسائلی كه حالا بین خودم می‌گذرد. هر شخصی یك هفته بنشیند سر هفته و این مسائل هفته‌ای كه بر او گذشت، بیاید بنشیند نگاه كند، كارهایی كه انجام داده، مطالبی كه انجام داده، چقدرش باعث پایین رفتن آن میزان شده؟ باعث ثقالت آن میزان شده؟

 مرحوم آقا می‌فرمودند افرادی كه اول می‌آیند به چیزی‌

 كاری ندارند. این مطالبی كه عرض می‌كنم محك‌ها و ملاك‌هایی است كه عرض می‌كنم. به این ملاك‌ها باید یكی یكی عمل كنیم، عمل كردیم ان‌شاءاللَه خداوند لطف بیشتر و توفیق بیشتری شامل می‌كند. اگر عمل نكردیم نه! از كیسه ما كم می‌گذارند. گفت به هر مقدار كه پول می‌دهی آش می‌ستانی. این قاعده طبیعی و این ملاك كلی است.

 ایشان می‌فرمودند افرادی كه اول می‌آیند، قشنگ می‌روند آن گوشه دو زانو می‌نشینند. نه به هیچی كار دارند، نه به این طرف، نه به اینكه دیوار چه رنگی است، نه اینكه چندتا اینجا لامپ خورده، این كنار چه می‌گذرد، كی آمده، كی رفته. چرا؟ با چه ملاكی آمده؟ با چه حسابی آمده؟ آمده بین خودش و بین این بزرگ ربطی برقرار كند و براساس آن ربط رشد كند. این اصل قضیه است. این یك مقداری می‌آید جلو، طبعاً به او دستور داده می‌شود، مسائل به او گفته می‌شود، همین‌طور مجالست زیاد می‌شود، هی مراوده زیاد می‌شود. نگو این مسكین همراه با این ارتباط بیشتر و همراه، كم‌كم آن ملاك اول، آن ملاك اول كه ارتباط با بزرگ بود، كم‌كم آن تبدیل به یك عادت می شود.

 ما الان وقتی‌كه شروع می‌كنیم به نماز خواندن، این‌قدر الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ‌ تا قُلْ هُوَ اللَه أَحَدٌ را گفتیم كه اگر از همان اولی كه می‌گوییم اللَه اكبر حواسمان برود در آن طرف دنیا، قشنگ از همه مخارج آن الفاظ را ادا می‌كنیم تا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ. تمام می‌شود، یك دفعه می‌رویم ركوع. اصلًا یك كلمه هم ... چرا؟ نفس عادت كرده. وقتی نفس عادت كند طوطی‌وار همان مطالب را می‌گوید.

 آن ارتباط با آن بزرگ برای او به یك عادت تبدیل شده است عزیز من! این عادت خطری است كه او را نسبت به رشد تهدید می‌كند. وقتی تبدیل به عادت شد كم‌كم چشمش می‌افتد، این چیست؟ این پارچ الان جنسش از چیست؟ فرش از كجا آمده؟ این كیست در اینجا آمده؟ آن كیست در آنجا آمده؟ این شغلش چیست؟ این چه كار می‌كند؟ این چه كار با آقا دارد؟ چرا؟ آن ملاك تبدیل به عادت شد. وقتی تبدیل به عادت شد، شد یك پوشش. آن پوشش دیگر او را ... آمدن پیش بزرگان به خاطر این است كه آن ملاك وثیق‌تر بشود، محكم‌تر بشود، نه اینكه بشود یك عادت. خود سلوك آن‌وقت می‌شود یك عادت. اول به كسی كاری نداشت كه چه شخصی هست و چه. یك مدتی كه پیدا شد، چرا آقا با این ارتباط دارد؟

 در زمان مرحوم آقا یك نفر به من گفت چرا آقا با فلان آخوند ارتباط دارند ولی فلان آخوند دیگر از علما، سادات، در طهران كه هنوز هم حیات دارند، چرا با ایشان ارتباط ندارد؟ خب تو استاد هستی یا او؟ تو بهتر می‌فهمی یا او؟ اگر بخواهی بگویی چرا و چرا، در تمام ریزه‌كاری‌ها دیگر ماندی. در تمام مسائل دیگر ماندی! وقتی‌كه این مقدار را تو پذیرفتی كه عقلِ برتر است، این مقدار را پذیرفتی كه از تو مافوق است، بیا از این مقدار برای خودت استفاده‌

 كن. دیگر چه كاری داری به اینكه او با چه كسی ارتباط دارد و با چه كسی ارتباط ندارد. تو از زوایای نفس او خبر داری؟ تو از افكار او اطلاع داری كه برای چه ارتباط ندارد؟ تو اندازه یك انگشت دانه هم عقلت نمی‌كشد، آن‌وقت می‌خواهی كه دریا را با یك انگشت دانه بكشی. چی داری فكر می‌كنی؟ لذا این افراد می‌آیند و این سلوك برای آنها دامی می‌شود كه از این دام نمی‌توانند در بیایند و همین باعث سقوط می‌شود. یا سقوط یا توقف.

 یكی از آن خطرات مهمی كه آن فردی را كه مرحوم آقا در كتاب از او اسم بردند و مشمول طرد مرحوم آقای حداد قرار گرفت همین بود. كه آن ملاك برای او ... بنده می‌دیدم دیگر، در سفرهایی كه می‌كردیم و گاهی احساس می‌كردم من در همان سنین طفولیت خودم، شانزده هفده سالگی به ایشان تذكر می‌دادم. او به حساب خودش مثلًا به ما می‌گفت كی هستی كه حالا؟ ما كه فلان و ... می‌گفتم نه این غلط است. من درست است هفده سالم است، ولی آیا این فكر من موافق هست با حق یا نیست، برویم سؤال كنیم. می‌گفت نه یك مسائلی هست كه شما هنوز زود است این مطالب را بدانید. می‌گفتم خب حالا زود است یا دیر است، من نمی‌توانم آنچه را كه فهمیدم، ازش دست بردارم. این عمل تو خلاف است و همین عمل او را زمین زد. همین! نفس است.

 چرا این می‌آید اینجا؟ برای چه؟ به تو چه ربطی دارد؟ منزل صاحبخانه دارد، دلش می‌خواهد این را راه بدهد. تو از نجف می‌آیی اینجا برای اینكه ببینی كه چه كسی آمد و كه رفت؟ این شد سلوك؟! این شد ارتباط؟ آن‌وقت می‌شود چی؟ همین بودن با اولیاء موجب بطلان است. می‌شود بطلان. می‌آید و می‌رود چیزی گیرش نمی‌آید. می‌آید و می‌رود حواسش این طرف و آن طرف است. می‌آید و می‌رود كی می‌آید اینجا و كی می‌رود؟ می‌آید و می‌رود به جای اینكه توجه كند.

 بایزید بسطامی شش سال خدمت امام صادق علیه السّلام بود سقایی می‌كرد. می‌رفت برای امام علیه‌السّلام و خانواده ایشان آب می‌آورد. آنها كه از آب چاه مصرف نمی‌كردند. آب بیرون بود، یك جایی بود، چشمه‌ای، می‌رفتند از آنجا آب می‌آوردند. یا چاه‌هایی بود در بیرون مدینه كه آبش مناسب برای شرب بود، از آنجا می‌رفتند می‌آوردند. سقایی هم یك شغلی بود. برای امام صادق علیه السّلام سقایی می‌كرد و كار خودش را هم می‌كرد. بعد از گذشت شش سال امام صادق علیه السّلام به او فرمودند كه فلان چیز را بیاور از آن بالا. گفت كدام بالا؟ نگاه كرد دید بالای سرش یك فرورفتگی در دیوار، یك كتابی بود. حضرت فرمودند این شش سال تو این را ندیدی؟ گفت از وقتی‌كه آمدم چشمم به شما افتاد، دیگر جایی را ندیدم.

 ببینید، چیست قضیه؟ شش سال غیر از صورت امام صادق‌

 علیه السّلام ندیده. حالا امام صادق علیه السّلام از اتاق می‌روند بیرون، شروع كند نگاه كردن. این چیست در اینجا برویم دست به آن بزنیم ببینیم چه كار می‌كند؟ مگر آمده در اینجا گچ دیوار را بخواهد نگاه كند؟ این دنبال امام صادق علیه السّلام آمد یا دنبال اینكه چه فرشی افتاده، ستونش چیست، آن بالا چه خبره، پشت بام چه خبره؟ به دنبال چه آمد؟ حضرت فرمودند: دیگر كارت تمام است، برگرد برای بسطام و فرزند خودشان به نام محمد بن جعفر الصادق را همراهش فرستادند كه الان قبر این دو در بسطام در شاهرود است. و بایزید وصیت می‌كند چون او زودتر از بایزید از دنیا رفته، كه مرا در آستان او قرار بدهید. این می‌شود چه؟ این می‌شود كسی كه ایامش را به بطالت نگذرانده. آمد و آن ملاك را گرفت و رفت و به جلو حركت كرد.

 الان این قضیه یادم آمد. یكی از شاگردان مرحوم آقا آمده بود پیش ایشان، یك سالی بودند. یك روز آن شخصی كه این را فرستاده بود كه الان فرد معروفی هم است، همه هم می‌شناسند به او گفته بود كه رفتی اینجا، استفاده كردی، دیدی ایشان چقدر مرد محترمی است، چقدر مرد بزرگی است. ایشان موقعیتش، وضعیتش، ایشان فرش بیرونیش از فرشی كه در اندرونی كه طبقه پایین آن موقع منزل خیابان هدایت بود كه دو طبقه بود فرش بیرونی خود را از فرش اندرونی تمییزتر و گران‌تر قرار داده است! گفت من اصلًا در این یك سال چشمم به فرش نیفتاد بیایم این فرش بالا را نگاه كنم و فرش پایین را نگاه كنم. راست هم می‌گفت. آن موقع حالش خوب بود. آن موقع خوب بود. گفت من اصلا نگاه به فرش نكردم، با اینكه زن بود، پایین هم رفته بود. حالا ببینم بالا چه جوری است و پایین.

 ببینید! این طرز تفكر كجا و این كیفیت تفكر. ایشان این‌قدر فرد محترمی است كه فرش بیرونی را برخلاف اندرونی برای سایر افراد قرار داده! بیوت و سایر موارد كه اطلاع دارند كه آنها از این گلیم و از این چیزها و ... ولی نه. انسان وقتی‌كه می‌آید باید آن ملاك اول را كه با خود آورده، آن ملاك را تا آخر با خود نگه دارد. این خیلی مهم است. اگر می‌خواهیم در دام سلوك زدگی قرار نگیریم مسئله این است. دوم، به این و آن نگاه نكنیم. این چه می‌گذرد، آن كیست؟ كی می‌آید؟ او چه می‌گوید؟ چه شخصی هست؟ كی می‌آید و كی می‌رود؟ آیا ما راه خودمان را تشخیص دادیم یا ندادیم، همان را بگیریم و برویم جلو، تمام شد. بخواهیم معطل این و معطل آن بشویم عمر بر باد رفته.

 در زمان مرحوم آقا اعتراض می‌كردند این همه افرادی كه می‌آیند پیش مرحوم آقا، واقعاً همه اینها مستعد هستند؟ تو چه كار داری به اینكه مستعد هستند یا نه. تو مستعد هستی یا نیستی؟ اگر نیستی برو پی كارت. اگر هستی به دیگران چه كار داری. آقا می‌خواهد اصلًا سیاهی لشكر درست كند، به تو چه ربطی دارد؟ چه ربطی به تو دارد؟ تازه مگر خود ایشان نفرمودند، مگر من عرض نكردم در همان دو سال آخر

 حیات ایشان، بنده صحبت می‌كردم در منزل یكی از رفقا در مشهد، ایام آخر ماه صفر بود. ایشان هم در آن ایام از هر ده روزی یك روزش را شركت می‌كردند در مجالس، حالشان مساعد نبود. نوارهای هر روز مرا ایشان گوش می‌دادند و بعد روز بعد اگر مسئله‌ای بود تذكر می‌دادند؛ اینجا اشتباه است، آنجا غلط است، اینجا تصحیح كن و آنجا را چه كن، تذكر می‌دادند. اتفاقاً آن روز خودشان هم در آن مجلس شركت كردند و نمی‌دانم چه شد اصلًا یك مرتبه بدون اختیار بحث من آمد، من در آن موقع تا آن جایی كه در نظر دارم راجع به ملاكات سلوك صحبت می‌كردم اگر اشتباه نكنم. كه اول كه وارد شدیم مرحوم آقا گفتند حالا از پسش برمی‌آیی این بحث را شروع كردی در ده روز یا اینكه خلق‌اللَه را به امان خدا رها می‌كنی. گفتیم كه ما فعلًا وارد می‌شویم، اتفاقاً از آن اولی هم تجاوز نكردیم به بقیه نرسیدیم.

 آن روزی كه ایشان بودند، ما با هم برگشتیم، ظاهراً صحبت دیروز را ایشان توجه كرده بودند، گفتند فلانی شما در صحبت‌های خودت چرا این‌قدر مطلب را پایین می‌آوری؟ چرا مصداق تعیین می‌كنی؟ البته اسم نمی‌بردم، ولی جوری صحبت می‌كنی كه آن افراد، آن مصداق را می‌شناسند. داعیه‌ای نداریم شما مطلب را كلی بگو، هر كسی فهمید فهمید و نفهمید هم نفهمید. گفتم آقا اگر مصداق تعیین نكنم و پایین نیاورم، نمی‌فهمند و حمل بر این و آن می‌كنند. وقتی یك شخصی نمی‌خواهد مسئله را بفهمد ...

 عجیب، یك دفعه یادم هست در یك جلسه عصر جمعه، ایشان راجع به یك قضیه مهم اجتماعی صحبت می‌كردند و دقیقاً نظر خودشان را واضح بیان كردند، یعنی هر كسی دو دوتا را می‌فهمید كه دو دوتا می‌شود چهارتا نه شش‌تا، یعنی این‌قدر واضح، منتها تصریح نكردند، یعنی فقط تنها مطلبی كه در كلام ایشان بود، این بود كه ایشان تصریح به مسئله نكردند. وقتی‌كه تمام شد ایشان كه رفتند تجدید وضو كنند، من دیدم یك عده دارند به هم می‌گویند دیدید آقا نظر ما را گفتند! درست نظر خلافی كه ایشان مطرح كردند، یعنی واقعاً هر كسی می‌گفت دو دوتا چهارتا نمی‌گفت دو دوتا هفت‌تا، یعنی به این حد مطلب روشن بود. ولی وقتی‌كه ذهن كج است، وقتی‌كه غرض دارد، وقتی‌كه به بطالت می‌گذراند، می‌آید پیش آقا ولی خط خودش را می‌رود، می‌آید پیش آقا ولی در محور تفكرات و كثرات حركت می‌كند. لذا منتظر است ببیند كجا كلام، گوشه، كجا هست همان را بیاید و آن را بزرگ كند و به عنوان ایده‌ای كه از طرف یك ولی خداست، مطرح بكند. اینها همه بطلان است.

 ایشان فرمودند بله می‌دانم كه مقصود تو چیست. ولی تو صحبت خود را به نحو كلی بكن. آن كسی كه باید بفهمد می‌فهمد و آن كسی كه نباید بفهمد نمی‌فهمد عبارت ایشان‌

 است هزار مصداق هم تعیین كنی باز هم قبول نمی‌كند و نكردند. و ما این را بعد از حیات ایشان تجربه كردیم. مصداق تعیین می‌كنی می‌گویند نه! چراغ روشن است می‌گویند نه اصلًا خاموش است، خاموش است شما چه می‌گویید! بخ آدم چه بگوید به این. بعد ایشان این را هم فرمودند كه: فلانی تو تصور نكن كه اینهایی كه اینجا هستند، همه اینها با ما هستند. غیر از چند نفر دستشان را هم این‌طوری كردند كه اینها كالجبل الراسخ‌اند بقیه همه سیاهی لشكر هستند. عین عبارت ایشان است. گفتند تو كار خودت را بكن. حرف را كلی بزن. یك وقت سیاهی لشكر نشویم ها.

 سالك وقتی‌كه می‌آید در راه خدا ملاك را نباید فراموش كند كه برای چه آمده. به این و آن نباید نگه كند. قصدم این بود كه امروز این مسئله را در آن حدی كه مورد نظرم هست برسانم و تمام كنم. منتها با توجه به عدم تناسب حالم، ان‌شاءاللَه وعده ما با رفقا برای جلسه بعد. امیدواریم كه خداوند متعال به ما توفیق بدهد كه بتوانیم همان‌طوری كه بزرگان گفتند و عمل كردند و با عملشان به مقصود رسیدند ما هم با همان نیت و با همان توفیق بتوانیم همان را ادامه بدهیم.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. آسياب. [↑](#footnote-ref-1)
2. اسب يا گاوى كه با چشم بسته دور دستگاه روغن‏گيرى گردانند تا آن را بكار اندازد. (فرهنگ فارسى معين( [↑](#footnote-ref-2)
3. كشف النعمة، ج ١، ص ٦٥. [↑](#footnote-ref-3)
4. المزار الكبير (لإبن المشهدين)، ص ١٨٥: و سلامٌ على ميزانِ الأعمال ...؛ المزار (للشهيد الأول)، ص ٤٦: السلامُ على ميزانِ الأعمال ... [↑](#footnote-ref-4)
5. بحارالانوار، طبع بيروت، ج ٧٤، ص ١١١، باب ٦؛ از اعمال و افعال خود رفيق و دوستى انتخاب كن، همانا قرين و جليس انسان در عالم قبر، آن اعمالى است كه انجام مى‏داد. الأمالى (للصدوق)، ص ٣؛ الخصال، ج ١، ص ١١٥. [↑](#footnote-ref-5)
6. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٨٥. [↑](#footnote-ref-6)
7. مصباح الشريعة طبع اعلمى بيروت، ص ٩٧، الباب الرابع و الاربعون فى التوبة: ... توبة الانبياء من اضطراب السّرّ ... [↑](#footnote-ref-7)